

# وقتی خشت دیوار آموزش تأثری کج باشد



گزارش  
روز

بزرگوار  
تکمیل  
نویسنده

به احتمال فراوان در گذشته یا روزگار تحصیل ما، درس دادن و معلم شدن کار آسان تری بود و مراحل آن منظم تر. دست کم این طور به نظر می رسید. معلمانی که از دانشگاه فارغ التحصیل شده بودند، محتوای کتاب‌هایی را که سال‌های سال به همان شکل بود، به دانش آموزانی که تنها منبع آموختنشان مدرسه بود، منتقل می کردند. در کنار آن‌ها هرگز والدینی پیدا نمی شدند که از شیوه تدریس آنان ایراد بگیرند یا توقع و انتظار ویژه‌ای از آنان داشته باشند. دانش آموزان هم چندان تصویری از مدرسه نداشتند و اصولاً انگار همه چیز روی روال خودش بود. ماجرای نقص‌های تدریس و آموزش‌ها، در روزگار کرونا ایجاد یا بهتر بگوییم مثل آتش از زیر خاکستر نمایان شد. مسیر آموزش فرزندان روز به روز سقوط کرد و شکاف بین معلمان و دانش آموزان بیشتر شد. تا کنون از کیفیت آموزش و مهارت‌آموزی‌ها در دانشگاه‌ها چیزی شنیده‌اید؟ والدین کم‌وبیش گله‌و ادعا دارند که گویا این آموزش‌ها کافی و کامل نیست. اگر در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی هم مانند آنچه در دیگر دانشگاه‌ها بر سر کیفیت آموزش رخ داده، اتفاق افتاده باشد، باید از تدریس معلمان به ویژه آن‌ها که تازه وارد هستند، نه تنها نگران شد، بلکه در واقع ترسید. در پی این هستیم که فرزندانمان راهی مدرسه شوند و آموزش درست ببینند؛ اما وقتی معلم نیاموخته، چگونه آموزش بدهد؟ چه بر سر دوران تحصیلی که همه امیدمان است، خواهد آمد؟

## توقع در حد هیچ!

گاهی باید در حد هیچ، توقع داشت. حقوق و دستمزد رایبانه می‌کنند و حتی یک ساعت هم خارج از ساعت کلاس برای مدرسه وقت نمی‌گذارند. در مناطق حاشیه و پایین شهر، حتی در مدرسه غیرانتفاعی هم نمی‌توان به هر بهانه‌ای از والدین پول گرفت؛ ولی معلمان اینجا خودشان را با مناطق بالا مقایسه می‌کنند. معلم خوب هست، اما مدرسه‌ها پیش نمی‌کنند که جای دیگر تدریس کند و مجبوریم هر سال از معلم‌هایی با تجربه‌کم استفاده

## تدریس از روی تلفن همراه

سمیرا، مادر یک دانش آموز است که مثل همه، فرزندش را در نزدیک‌ترین مدرسه به خانه‌شان که غیردولتی بوده، ثبت نام کرده است؛ اما تجربه‌اش از دروس‌های یک معلم از یادش نمی‌رود؛ معلمش شش سال سابقه تدریس داشت. دختر جوانی بود و خیلی هم جدی. سه هفته از مهرگذاشته بود که به مدرسه آن‌ها آمد؛ چون تازه به صورت رسمی به استخدام آموزش و پرورش درآمد بود. در جلسه اول اولیا و مربیان با همان لحن جدی، به همه مادرها گفت که حق دخالت در تدریس و چون و چرا کردن ندارند. وقتی کلاس‌ها شروع شد، دخترم می‌گفت: «مامان معلمون ریاضی رو بلد نیست. از روی موبایلش نگاه می‌کنه و جواب‌ها رو می‌نویسه». ادامه می‌دهد: چند وقتی گذشت و درگروه مادران همه این مسئله

## ارائه بی کیفیت‌ترین آموزش‌ها

هشت سالی هم از بازنشستگی رسمی‌اش گذشته، اما با سمت مدیریت دبستان، کار آموزش را ادامه داده است. احد پورافشاری با این عقیده که «تا وقتی می‌توانم سر سوزنی مؤثر باشم، کار می‌کنم»، همچنان در کنار دانش‌آموزان و معلمان، به‌کارش مشغول است. کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی خود را در سال ۷۵ زمانی از دانشگاه فردوسی گرفت که هنوز دکترای این رشته وجود نداشت و او یکی از پنج نفری بود که برای ادامه تحصیل انتخاب شدند. این‌ها را گفتم که بدانید تحلیل او حاصل سال‌ها تخصص و تجربه حضور در سیستم آموزش و پرورش به عنوان معلم، مدیر و مدرس دانشگاه فرهنگیان بوده است. او در پاسخ به اینکه به نظر می‌رسد معلم‌ها مهارت کافی برای تدریس ندارند، می‌گوید: برداشت‌ها از این ماجرا درست است. این قدر اوضاع به هم ریخته و از ابتدایی‌ترین استانداردها به دور است که دیگر نیازی به تکیه بر استنادات در مدارس مختلف نیست. اگر پاسخ‌ها را بشنوید، شاید تعجب کنید. به‌گفته‌ی او، اولین دلیل این نقص، پایین بودن مطالبه والدین در حوزه تحصیل فرزندشان است؛ حداقل حقوق شهروندی مردم یک ملت، دسترسی به خدمات آموزش در دوره عمومی است؛ در حالی که اکنون بی‌کیفیت‌ترین و نازل‌ترین که نه، حتی بدترین نوع آموزش‌ها به شهروندان می‌شود. با همه این‌ها گاهی دسترسی شهروندان به حداقل امکانات دوره آموزش عمومی هم فراهم نیست، اما نه مطالبه می‌کنند و نه معترض‌اند و این مصیبت بزرگی است. مردمی که به همه چیز از گرانی نان گرفته تا مرغ و واکنش‌شان می‌دهند، چرا به مهم‌ترین ضرورت زندگی‌شان و مهم‌ترین خدمتی که حاکمیت مکلف است در اختیارشان بگذارد، توجهی نشان نمی‌دهند؟ چه بلایی بر سر مردم آمده که نسبت به این حق خود بی‌تفاوت هستند؟

## زور مانمی‌رسد

تفاوتی نمی‌کند که مدرسه غیردولتی باشد یا دولتی. معلم باید همه مهارت‌های تدریس را آموخته باشد. «چطور برای استخدام در یک کارگاه خیاطی و رستوران باید اصول ساده کار را بلد باشی، اما سر و کار داشتن با بچه‌ها، مهارت‌آموزی نمی‌خواهد؟» این سؤال رو روشن زاده، پدر مه‌رسم، در ابتدای اعتراض می‌گوید: من معلم سال‌هاست خدمت کلاس دهمی دارم. او را به مدرسه دولتی فرستادم، هم غیردولتی. یک سال معلم ریاضی خوب تدریس نمی‌کرد، سال بعد معلم علوم فقط از روی کتاب روخوانی

می‌کرد و خبری از کار دیگری نبود. یک سال معلم غیرمرتبط می‌آمد مدرسه. اگر اعتراض می‌کردیم، آن مدیرها که محترم نبودند، قول پیگیری می‌دادند و همان اوضاع را تا پایان سال می‌کشاندند؛ اما آن مدیران بی‌مسئولیت، اغلب جواب می‌دادند که «معلم نیست» یا «فقط شما اعتراض می‌کنید، من معلم سال‌هاست خدمت می‌کنم و همه از او راضی بوده‌اند». آخرش فهمیدیم زور ما به قانع کردن آموزش و پرورش نمی‌رسد.

این مدیر با ذکر نمونه‌هایی ادامه می‌دهد: از مدارس دولتی که می‌گویند حدود ۸۶ درصد حوزه آموزش عمومی تا کلاس دوازدهم را پوشش می‌دهد تا کلاس‌های چهل نفره و بدون معلم تا پایان و آذر و مدارس مخروبه، همه و همه هرسال تکرار می‌شوند؛ اما آیا یک بار اعتراضی شنیده‌اید؟ هرگز. حالا اگر به هر دلیلی مردم متوجه بلایی که سرشان می‌آید نبودند، رسانه‌ها و استادان دانشگاه و به‌طور مشخص استادان علوم تربیتی و آن‌ها که فلسفه آموزش و پرورش خوانده‌اند، باید به دنبال پیگیری آسیب این نقص باشند؛ در حالی که در حوزه آموزش، چیزی نمی‌بینیم. پورافشاری در پاسخ به اینکه والدین چیزی نمی‌گویند، چون آموزش و پرورش نهاد پاسخگویی نیست، تأکید می‌کند: چون مطالبه محکم نداشتیم، قدرت آموزش و پرورش بیشتر است یا هزاران هزار جمعیت والدین دانش‌آموزان؟ او در ادامه با اشاره به مشکل بزرگ دیگر این حوزه به آموزش‌های دانشگاه‌های فرهنگیان اشاره می‌کند: شما شاید ندانید، ولی من که آنجا تدریس کردم، می‌دانم چه اتفاقی می‌افتد. به خاطر فقر مالی، هیئت علمی

آنجا در طراز هیئت علمی آموزش عالی کشور خودمان که نیست، حتی فاصله بی‌نهایتی هم دارد. یک تابلو را برداشتن و به جای «مرکز تربیت معلم» نوشتن «دانشگاه فرهنگیان». حکم حقوقی کارکنان هم با آموزش عالی هم طراز شد؛ اما هیچ چیز دیگری هم طراز نشد. نه ساختمان، نه ابزار، نه دانش، نه هیئت علمی و نه استانداردها پذیرش دانشجویان. توقع دارید دانشگاهی که ادعا کرده من باید دانشجویی را شبانه روز در اختیار بگیرم تا پرورش بدهم، بعد برای کاهش هزینه صبحانه، ناهار و شام می‌گوید سه روز بیا باید دانشگاه و چهار روز دیگر بروید شهر خودتان، آموزش‌های علمی باشد؟ پورافشاری در سرباره انگیزه و علاقه دانشجویان آن دانشگاه هم می‌گوید: دانشجوی ممتاز با معدل بالا متقاضی معلم شدن نیست؛ اگر هم باشد، اغلب از مرحله گزینش عبور نمی‌کند. آن دانشجوی نخبه‌ای که وارد دانشگاه می‌شود، بعد از مدت خیلی کوتاهی متوجه می‌شود که او هم آرزوهایش هم در آن مرکز برآورده نمی‌شود. برای همین در همان دوران دانشجویی معلمی را می‌گذارد در اولویت‌های شغلی چندم می‌زند. در زمان قدیم وقتی دانشجوی بود، عشق و علاقه زیادی به تدریس داشت؛ اما اکنون وقتی بازار کار برای افراد باهوش فراهم است، درس و دانشگاه رافع و رجوع می‌کند، اما هم منبع درآمدش شغل دیگری است، هم علاقه‌اش.

این فرهنگی‌بازنشسته دلیل توجه نکردن مسئولان به رفع نقایص سیستم را این‌گونه عنوان می‌کند: هیچ‌کدام از مسئولان بر اساس دلسوزی و کفایت جایگاه علمی و آموزشی این پست‌ها را تحویل نگرفته‌اند. با آنچه از وضعیت جذب و تدریس دانشجویان در دانشگاه فرهنگیان دانستیم، به سرعت یاد مهم‌ترین گروهی می‌افتیم که از این شرایط آسیب می‌بینند؛ یعنی فرزندانمان. پاسخ او این است: مشخص است. دانش‌آموزان دهم، یازدهم و دوازدهم که امتحان نهایی دارند و از دوازده سال پیش شاگردی کرده‌اند که البته هنوز مصیبت کمبود معلم و این ماجراها نبود، معدلشان ۹ یا ۱۰ شد؛ به طوری که وزیر آموزش و پرورش یک جابه‌همه یک‌نمره اضافه کرد که در گزارش‌ها بگوید معدل‌ها نسبت به سال قبل رشد داشته، در حالی که خودش می‌داند اوضاع چقدر وخیم است؛ اما خیلی‌ها نمی‌دانند و باور می‌کنند.

این کارشناس ارشد مدیریت آموزشی در پاسخ به اینکه با معلم‌هایی با این کیفیت دانش و مهارت در مدرسه چه می‌کند، می‌گوید: من به عنوان مدیر، وقتی که به ناچار چنین معلمی در اختیار دارم، تمام تلاشم را می‌کنم که هر لحظه حضور و تعامل با آن‌ها شبیه کارگاه آموزشی باشد. اول اعتمادشان را جلب

